

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

جهاد پنهانی

(۱۲۰)



پروفسور شاکار علی‌محمدی و مطابقت ترکیبی
 رنال طارح از تالیفات

بطور کلی اطلاق کلمه جهاد (جنگ مقدس) و مبادرت بقتل افراد بخاطر مقاصد مذهبی و سیاسی در اسلام بعد از خوارج نخست در میان فرقه های افراطی شیعه بگوش میرسد .
 این نوع جهاد را در مقابل جهاد ملی که جنگ عمومی با کافران در مرزهای کشور است ، جهاد خفی مینامیندند .

یکی از دسته‌های افراطی شیعه ، خناق نامیده میشد ؛ زیرا میگویند اینان مخالفان خود را خفه می‌کردند ، اما بهرحال هیچیک از این فرق نقش بزرگی را که نزاربان (اسماعیلیان ایران) از لحاظ سیاسی به آدمکشی دادند بدان ندادند. گمان میرود که فدائیان یعنی آنهایی که برای آدمکشی در الموت پرورده میشدند ، و دسته خاصی را تشکیل می‌دادند . منصب و مأموریتی که از عهده همه کس برمی‌آمد و خیلی سریع می‌توانست ماهیت خود را از دست دهد ، و بصورت کار ووظیفه يك گروه خاص درآید .

این را می‌دانیم که درشام حتی در سالهای بعد نیز فدائیان گروه خاصی نبودند و منصب قدیم‌تر چون واقعه قتل نظام‌الملک باید تصور حالی باشد که بگذشته سوق داده شده باشد . در مورد قتل موذن ساوجی نیز بدست طاهر سخنی از وجود يك گروه و دسته خاص در میان نیست بهرحال دلیلی وجود ندارد که بتوان تصور کرد که فدائیان در سلسله مراتب نزاربان مرتبه‌ای پائین‌تر از مرتبه رفیقان داشته‌اند ، یا اینکه تعلیمات خاصی می‌گرفته‌اند و یا لباس مخصوصی میپوشیده‌اند . احتمال داده میشود، در آغاز از هر اسماعیلی توانائی در ایران درخواست میشده است که به عنوان وظیفه مذهبی قتلی انجام دهد .

آدمکشی سلاح نا امیدي و دست از جان شستگی

بهرحال از جان گذشتگی غبورانه مردانی که با چنان عده‌ای خود را وقف چنین کاری که بمنزله خودکشی بود می‌کردند بسیار حائز اهمیت میباشد، زیرا کسانی که مورد حمله آنان قرار میگرفتند معمولا مساجح بودند و پیرامونشان را نیز گماشتگان مسلح گرفته بودند، و این خود نشانه شدت اعتقاد آنان به فرقه خود بوده است . و این چنین کاری بندرت مشاهده شده است . شکی نیست که فدائیان را تا حدی با تحریکات شخصی و اجتماعی آماده میساختند:

مکرر و مکرر از مادری مثال آورده میشود که فکز میکند پسرش در هنگام مأموریت خطبر آدمکشی کشته شده است که همه فدائیان کشته شده‌اند از این لحاظ شادمانی میکند و خویشتن را می‌آراید. اما هنگامی که پس از همه این کارها پسرش زنده باز می‌گردد شیون سر میدهد. در بین اسماعیلیان ایران عقیده‌ای شیوع پیدا کرده بود که مردن در راه انجام وظیفه وسیله پاک ساختن نفس هر فرد از آلائش‌ها میشود تا شایسته دخول به عالم روشنائی گردد. لیکن تردیدی نیست که غرض و منظور اصلی فرقه اسماعیلیه از آدم‌کشی آنهم به این بسیاری و آزادی؛ جنبه سیاسی داشته است، و این خود غیرت و شور شدید آنها را در این راه نشان میدهد.

بطوری که دیدیم بی‌رحمی این خط مشی، در عکس‌العمل بی‌رحمانه اهل سنت در برابر آن هویدا گردید، و اسماعیلیان هم چون دیگر فرقه‌های ملحد و زندیق مورد ترس و نفرت قرار گرفتند. بنا بر این هدف اسماعیلیان ایران از اتخاذ این خط مشی به صراحت تحصیل قدرت حاضر به هر طریق که باشد بود بی آنکه به دیگر امیدها و خواسته‌های مذهبی و انسانی اعتنا کنند. آنها در پی آن نبودند که به ملایمت مردم را به کیش خود بخوانند آنان با سرسپرگی و تسلیم محض می‌خواستند با دشمن محض.

نباید فراموش کرد که اسماعیلیان ایران تنها فرقه‌ای نبودند که از آدم‌کشی به عنوان یکی از اصول تحصیل قدرت استفاده کرده‌اند، بلکه این سلاحی است که مخصوصاً مورد توجه آنهایی که خواسته‌اند همه افراد را به مرتبه عادی همسانی تنزل دهند قرار گرفته است، زیرا در مقایسه با جنگ، این قتل‌ها نسبتاً بی‌خونریزی و رحیمانه است آنان بیشتر، بزرگان و تقصیر کاران را مورد تجاوز قرار میدادند، تا مردم عادی را که شمارشان بسیار است و ورای تعصب

جاهلانه‌شان در وقایعی که رخ میدهد دخالتی ندارند. از آن طرف گرچه در امور مذهبی سلسله مراتب بسیار دقیقی وجود داشت معهذا اسماعیلیان به همان دلیل در نظریه‌شان نسبت به انسان طبیعی همه را به مرتبه و مقام یکسان و مشترکی تنزل میدادند، و حال آنکه فقدان سلسله مراتب در جامعه سنی با علاقه‌مندی به احترام و اعتنای بسیار زیاد به استعداد یا فضیلت‌های نهادی اشخاص همراه بود. و از این روی فقدان يك مرد بزرگ بیش از مرگ هزاران برزگرودهقان آنها را سراسیمه و وحشت زده میکرد، زیرا در نظم و ترتیب امور شخصاً بدان مرد بزرگ انکاء داشتند، درحالی که اسماعیلیان چنین نبودند و ما می‌دانیم که نخستین قتل بزرگ آنان قتل نظام الملك بود و این قتل چنانکه خود اسماعیلیان مدعی بودند به انتقام خون نجاری بوده است. شکی نیست که از نقطه نظر اسماعیلیان روش آدم کشی نه تنها روشی قهرمانانه بلکه کاملاً عادلانه و انسانی بود. اگر قضاوت آنان چنین بوده يك نکته از نظرشان پنهان مانده است، و آن اینکه حتی در مقابله با يك جنگ خونین قتل نفس فردی بیشتر جنایت آمیز و از دین و ایمان بدور است و لا اقل ما می‌خواهیم چنین تصور کنیم که در جنگ ممکن است نیت پاک وجود داشته باشد، درحالی که در قتل ناگهانی و بدون اطلاع هرگز وجود ندارد (۱).

حسن صباح در قلعه الموت

پس از تسخیر قلعه الموت توسط حسن صباح و یاران فعال و وفادارش (سال ۴۸۳ هجری) و استقرار در آنجا، حسن صباح در ضمن تشکیل سازمان آهنین اسماعیلیه در ایران به زهد و پرهیزکاری نام‌آور گشت. گویند از سرانی

(۱) فرقه اسماعیلیه تألیف حاجسن ترجمه فریدون بدره‌ای صفحه ۱۷۶ - ۱۷۴.

که مقام گاه او بود بیرون نمی‌آمد و همانجا به تقریر و تحریر و تدابیر امور مشغول بود، از آن روز که به قلعه الموت شد تا هنگامی که از دنیا رفت دونوبت بیشتر از خانه‌اش بیرون نیامد و دونوبت هم بر بام خانه شد بنا بر آنچه رشیدالدین فضل‌الله آورده است (۱) وی در پایان عمر بیمار شد اما ظاهر نمی‌کرد، ضروری‌ترین اقداماتی که وی بدان‌ها دست یازید آنهایی بود که جنبه دفاعی داشت، مثل کندن چاه و قنات و آوردن آب به مزارع و باغهای الموت، استوار ساختن دژها و تهیه تدارکات و حراست آن در برابر قوای سلجوقی، با وجود این در همان حال در چهار دیواری سرای خویش به گسترش نهضت و شورش به اصطلاح نزاری در سراسر قلمرو سلجوقیان کمک کرد:

وقتی بهنگام ضرورت، زن و دخترانش را به قلعه دور افتاده‌ای فرستاد و مقرر داشت که در آنجا با دیگران زنان دوک ریسند و مزد آن به کفاف ما یحتاج خود رسانند (گویند از آن‌گاه باز برخلاف عامه مسلمانان، محتشمان اسماعیلی در حال جنگ زن پیش خود نداشتندی) دو پسر داشت که هر دو را یکی پس از دیگری به سیاست رسانید، اولی را که حسین نام داشت به اتهام قتل حسین قائنی در سال ۴۹۶ هجری بکشت، ولی بعداً معلوم شد که این امر افترائی بیش نبوده که یکنفر علوی به استاد حسین بسته است، علوی را به قتل رسانید. پسر دیگر حسن صبحاح محمد نام داشت که به جرم نوشیدن شراب به قتل رسید (حمدالله مستوفی علت قتل آن دو را نوشیدن شراب و ارتکاب به زنا نوشته است) بهر حال زهد و ورع حسن صبحاح تا بدانجا بود که (شخصی بر قلعه نای زده بود او را بیرون کردند و دیگر بر قلعه راه ندادند) همچنین (وقتی جماعتی از متابعان او انساب او نوشتند و بر او عرض کردند، او آنرا

(۱) جامع التواریخ رشیدی بخش اسماعیلیان.

در آب شست و بدان رضا نداد و گفت: من بنده خاص امام باشم، دوست تر از آن دارم که فرزند ناخلف امام باشم (طرز رفتار حسن صباح با بستگانش انسان را بدین گمان می افکند که وی به احتمال می خواسته است بدین وسیله از هر گونه اتهام خویشاوند دوستی و یارعبایت اقربا بدور باشد، بنا بر گفته رشیدالدین فضل الله همدانی (۱) حسن صباح قتل پسران خود را بر این حمل میکرد که بعد از وفات کسی را خیال تیفتد که او برای ایشان دعوت کرده است.

تأثیر فکری اسماعیلیان

اثرات فکری اسماعیلیان را نباید در قرن پنجم و ششم هجری در ایران نادیده گرفت، از بررسی های جنبه های مختلف فکری این عهد چنین مستفاد میگردد (۲) که آنان در این باب حتی توجه محافل اهل نسنن را به خود جلب کرده بودند. تا مدت های مدید، سنی مذهب آن دسته از آثار ناصر خسرو را که کمتر صبغه شیعیگری داشت می خواندند.

نظام الملک در همین عهد بخود جرأت میدهد که تمام شیعیان را باطنی مذهب بخواند، وی میگوید در انگیزختن تدبیر برای ورود در دربارها بعنوان دبیر رسائل استنادند. این اثر در منقبت شایستگی های حسن صباح بخصوص، و دیگر اسماعیلیان بطور عموم سخن ها آورده است (۳) از این روی میتوان احتمال داد که حسن صباح عقیده ای را که در باب تعلیم اسماعیلیان ارائه داده از خود اختراع و ابداع نکرده، اگر از امکان پیدایش چنین عقیده ای در میان اسماعیلیان اولیه در گذریم ناچار این پرمش از مخیله ما پیدا میشود که آیا حسن صباح

(۱) جامع التواریخ رشیدی صفحه ۹۲۴.

(۲) برای اطلاع بیشتر در این مورد به تاریخ نهضت های فکری ایرانیان تالیف

نگارنده (مجلد دوم) مراجعه شود.

(۳) کامل این اثر حوادث سال ۴۹۴ هجری.

این عقیده را از عبدالملك بن عطاش نیاموخته است ؟ این به دو دلیل محتمل است، نخست آنکه حسن صباح در ذکر تجارب خویش مانند غزالی از شك و تردیدی که موجب به وجود آمدن چنان شکاکیت منحرفی بتواند شد، یادی نکرده است. دوم آنکه ابن عطاش به سهم خویش مردی مبرز و برجسته بوده است، وی در این دوره، پیشوای بزرگ اسماعیلیان ایران بود و بنا بر آنچه رشیدالدین فضل‌الله همدانی آورده است، مرد باعزم و دلیری چون رئیس مظفر را به دین اسماعیلی درآورده و به حسن صباح مقام رفیعی در امر دعوت اعطا کرد.

سنی‌مذهبان او را به دانش می‌ستودند، و در جامعه‌ای که می‌زیست چنان نفوذ و قدرت داشت که پس از مرگش پسر او را که بنا به روایت ابن‌اثیر هرگز بهای پدر نمی‌رسید جانشین وی شد (۱).

بهر جهت امام محمد غزالی هنگامی که از دین‌نزاری (اسماعیلیان ایران) سخن می‌گوید، گوئی به گروهی از مفسران و شارحان دین جدید می‌اندیشد. و این درست ایامی است که حسن صباح در پی نام و نشان تلاش می‌کند. با این وجود حسن صباح با شوق و شور زیادی اصول اسماعلیه را پذیرفت، ولی اصول اسماعیلیان نزاری یا نو اسماعیلیان (اسماعیلیان ایران) بنام وی شهرت یافته است.

پیروان حسن صباح دعوت او را به لقب دعوت جدید خوانده‌اند.

صاحب بیان‌الادیان گوید: صباحیه اصحاب حسن صباح باشند. (۲)

(بقیه در شماره آینده)

(۱) کامل ابن‌اثیر حوادث سال ۵۰۰ هجری.

(۲) در این مورد به ملل و نحل شهرستانی، جامع‌التواریخ رهیدی، جهانکشی

جویی، روضة‌التسلیم، دبستان المذاهب و آثار فخرالدین رازی مراجعه شود.